

جمالی مهریجردی

بقلم آقای سعید نفیسی

ازین شاعر مستقل در تذکره ها اثری نیست ، فقط در مجمع الفصحا دو جاناام وی ثبت است : یکی در همان محل که اشاره شد (ج اول ص ۴۹۴) و دیگر در ذکر مثنوی گرشاسب نامه اسدی طوسی (ج اول ص ۱۱۰) مینویسد : «... و بهمن نامه نیز مثنوی است به وزن تقارب و دیباجه آن و دیباجه گرشاسب نامه مانند یک دیگر است و گویند جمالی مهریجردی ناظم آن است ، یا حکیم آذری غیر معروف است . اما در تاریخ فرشته دیده شد که نوشته حکیم آذری صاحب بهمن نامه ، و بهمن نامه را بحکیم آذری نسبت داده ؛ تحقیق آن است که شیخ آذری طوسی معاصر شاه احمد بهمنی در هندوستان بوده ، فتوحات سلاطین بهمنی را نظم کرده بنام احمد شاه بهمنی و بهمن نامه خوانده ، بعد ازو نظیری و دیگران حکایات اتفاقیه را بآن ملحق ساخته ، اشعارش بیک پایه نیست ، وفات شیخ آذری در سنه ۸۶۶ در خراسان بوده است »

بهمن نامه اسم دو کتاب مثنوی است که نخستین از جمالی مهریجردی و دومی آن از آذری طوسی است . در باب مثنوی دوم درین مورد ذکری نمی رود زیرا که مربوط به موضوع نیست ولی نا گفته نماند که تحقیق مؤلف مجمع الفصحا در باب این کتاب صحیح است و آن مثنوی است به بحر تقارب در شرح وقایع سلطنت پادشاهان بهمنی هندوستان (سلاطین دکن) و برای سلطان احمد مزبور گفته شده و آذری طوسی مؤلف آن از معاریف شعرای قرن نهم و ییشتر متوقف در هندوستان بوده است . اما بهمن نامه جمالی مهریجردی که صاحب مجمع الفصحا مؤلف آرا معاصر بالامعی دانسته نیز مثنوی است به وزن تقارب . ازین مثنوی دو نسخه در کتابخانه موزه بریطانی (British Museum) موجود است (رجوع

شود به ذیل فهرست نسخ فارسی کتابخانه مزبور تألیف ریو Rieu ص ۱۳۱-۱۳۲ و ص ۱۳۵-۱۳۶) که دیباچه آنها با يك دیگر تفاوت دارد: یکی از آنها باین ابیات شروع میشود:

سیاس از خدا ایزد رهنمای
یکی کش نه یارو نه انباز بود

که از کاف و نون کردگیتی ییای
نش آغاز باشد نه انجام بود

و نسخه دیگر دیباچه آن باین ابیات افتتاح میکردد:

نخستین سخن نام دادار داد

که بی یاد او نامها هست باد

خداوند دانای پروردگار

رساننده روزی مورو مار

نسخه اول دیباچه آن عیناً دیباچه گرشاسب نامه اسدی طوسی است (چنانکه مؤلف مجمع الفصحا هم کشف کرده) و این توافق غریب در دیباچه دو کتاب مختلف از عجایب است. عجیب تر آنکه این دیباچه منظوم بر مثنوی دیگر هم دیده میشود و آن مثنوی قوس نامه قطران تبریزی شاعر معروف قرن پنجم است که از اقربان لامعی کرگانی بوده. مثنوی مزبور را قطران ظاهراً در اواخر عمر خود در بلخ سروده و آنرا بنام امیر احمد بن کلاج از امرای معروف که در زمان سلطنت سلطان سنجر سلجوقی حکمران بلخ بوده است تمام کرده. چندی قبل در کتابی که حالا بنظر ندارم کدام است و هر چه اندیشیدم یادم نیامد خواندم که چون قطران این مثنوی را سرود و محسود اقربان خود شد، شعرای معاصر برای اینکه اجر او را ببرند و قدر او را بکاهند نسخه ای از آن مثنوی برداشتند و دیباچه آنرا بگذاشتند و بجای آن دیباچه مثنوی گرشاسب نامه اسدی را که معروف بود نبشتند و گفتند این منظومه از قطران نیست و آنرا استراق کرده است و هموز نسخی چند از مثنوی قوس نامه قطران با همان مقدمه منظوم گرشاسب نامه باقی است.

يك نسخه مثنوی دیگر در بین کتب فارسی کتابخانه موزه

بریطانی موجود است. این مثنوی با اسم کوش نامه به بحر تقارب است و در شرح جنگها و بهلولانی های کوش ملقب به پیل دندان معاصر

ضحاک و فریدون می باشد. اسم ناطم این مثنوی معلوم نیست ولی ریو Rieu مؤلف ذیل فهرست کتب خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانی در لندن (Supplement to the catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum - London 1895)

این مثنوی را از جمالی مهرمجردی دانسته است. مثنوی مزبور باین ابیات افتتاح میشود:

ترا ای خرد مند روشن روان زبان کرد یزدان از اینسان روان
خرد داد و جان داد و پاکیزه هوش دل روشن و چشم بینا و گوش
و در ابتدای داستان کوش مندرج است:

درین داستان ژرف بنکر کنون چو بر خواند از یش تورهنون
چنین تا به گیتی چه کرده است کوش سر مزربانان فولاد پوش
دو چشم آسمان گون و چهره چوخون بیلا و پیکر زیلی فزون

این مثنوی را کنت دو گوینو Conte de Gobineau وزیر

مختار سابق فرانسه در ایران بدست داشته و در جلد اول تاریخ ایرانیان قدیم (Histoire des Perses. Paris 1849. T. I.)

از مندرجات آن بسیار نقل کرده است. ممکن است تصور رود که این مثنوی کوش نامه همان قوس نامه است که مؤلف مجمع الفصحا بنام قطران تبریزی شاعر معروف اشاره کرده (مجمع الفصحا جلد اول ص ۴۶۶) ولی با اشاراتی که از قوس نامه قطران در کتب ثبت است و مخصوصاً تصریح کرده اند که قوس نامه را باسم امیر احمد بن کالج حکمران بلخ سروده است منافات دارد که همین کوش نامه باشد.

در هر صورت چون مؤلفین نا بحال کوش نامه را از قطران ندانسته اند و بالعکس قوس نامه را بنام او ثبت کرده اند و من هم مثنوی قوس نامه را ندیده و ذکر جامعی از آن در کتب نخوانده ام که بدانم این دو منظومه (قوس نامه و کوش نامه) هر دو یکی است یا نه تحقیق درین باب دشوار است و فقط بذکر آنچه در کتب رفته است اکتفا میکنم بالجمله ممکن است باهمین نامه جمالی مهرمجردی بعمد یا سهو همان

معاملت رفته باشد که باقوس نامه قطران رفته و دیباچه گرشاسب نامه را برآن ملحق کرده باشند ، درهر صورت فعلاً منظومه بهمن نامه بطوری که گذشت بادو دیباچه مختلف بدست است که یکی از آنها از اسدی طوسی است که برای گرشاسب نامه سروده و دیگری از ناظم بهمن نامه است که بقول جمع الفصحا جمالی مهربجردی بوده .

روایات مثنوی بهمن نامه پس از ختم دو دیباچه مختلف درهر

دو نسخه باین ابیات افتتاح می یابد :

چنین گفتم دهقان مؤید نژاد که بر ما در داستان برگشاد
که تاج از کیومرث فرخنده بی یکنایک بیامد به کاوس مکی

و پس از آن سراسر کتاب در وصف جنگهای بهمن پسر گشتاسب پادشاه کیانی با بهلولانان سیستان است . در دیباچه نسخه دوم که نسخه اصل باشد این دو بیت مندرج است :

کنون گشت ده سال ناروزگار بر آشت بر نامور شهریار
سر نامداران ملکشاه شاه کنون گشت شد سوی مینو براه

واضح است که مراد از « ملکشاه شاه » سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی سومین پادشاه آل سلجوقی است که از ۴۶۵ تا ۴۸۵ سلطنت کرده و چون این ابیات ده سال پس از مرگ او سروده شده روشن است که در حدود سال ۴۹۵ دیباچه این مثنوی بنظم کشیده شده است . دیباچه نسخه دوم با اسم سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی است که پس از برادرش بارقینارق (برکیارق) از ۴۹۵ تا ۵۱۱ پادشاهی کرده است پس قطعاً این مثنوی بین ۴۹۵ و ۵۱۱ سروده شده . مؤلف کتاب درههان دیباچه از دو واقعه تاریخی اسم برده است که باز بکمک آنچه اشاره شد تاریخ نظم کتاب را واضح میسازد : نخست در یکجا از گشادان قلعه شهدز ذکر کرده و این واقعه در سال ۵۰۰ هجری رخ داده است . دوم در جای دیگر از شکست خوردن امیر صدسته

بدست سلطان محمد اشاره ای دارد و این واقعه بسال ۵۰۱ رخ داده است پس مسلم میشود که مثنوی بهمن نامه قطعاً در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم سروده شده است .



مهر بجزدی مولد صاحب این مثنوی در کتب قدیم چندان عنوانی ندارد: در تاریخ گریده حمدالله مستوفی قزوینی دوبار اسم آن برده شده (طبع اوقاف گیب ص ۶۲۳ و ص ۶۴۲). در کتاب معروف

مهر بجزدی

«اراضی خلافت شرقی Lands of the Eastern Caliphate - Cambridge 1905» تالیف علامه شهیر انگلیسی لیستراچ که در بین شرق شناسان معاصر در جغرافیای قدیم ممالک اسلامی قول او حجّت و کتب وی اقوی دلیل است شرحی راجع به مهر بجزدی هست (ص ۳۱۳) که این است ترجمه عین آن: «در یک ثلث از راه رایین به بم دوشهر مجاور آواریک و مهر بجزدی (یا مهر بجزدی) واقع شده بود و از این دو شهر نخستین هنوز بجای است و اسم آن اینک آباریک می باشد.»

ازین عبارت معلوم میشود که مهر بجزدی موطن جمالی بر سرهمان راهی بوده است که امروز از شهر کرمان به بمپور می رود بدین طریق: از کرمان به ماهان، رامین، بم، ریگان، کبکان، و از آنجا به بمپور. (نقشه ایران، مشتمل بر یست خانها، ترسیم میرزا رضا خان مهندس - طهران ۱۳۲۴) رایین و بم هر دو بر سر همین راهند (رایین امروز راین هم خوانده میشود و چون مسافت فعلی بین بم و راین هفده فرسنگ است (رجوع شود به نقشه سابق الذکر) معلوم میشود مهر بجزدی که در ثلث این مسافت واقع بوده در پنج فرسنگ و کسری مسافت از راین به بم بر سر راه از کرمان به بمپور بوده است. پس جمالی مزبور از مردم کرمان بوده و چون مداح آل سلجوق بوده است از کرمان به خراسان شده و بمدحت گری

این سلسله پرداخته است .

از جمالی مهریگردی (یا مهریگردی) بجز آنچه در مجمع الفصحاء ثبت شده تا جایی که من تتبع کرده ام در کتب دیگر ذکری نیست . اما در فرهنگ موسوم به « مجمع الفرس » نالیف محمد قاسم بن حاج محمد کاشانی شهر به سروری و معروف به فرهنگ سروری در چند جا ذکری از شاعر است موسوم به جلالی ، از آن جمله در لغت پایمزد مندرج است « پایمزد ، اجری که بقاصد دهند ، جلالی گوید :

همه پایمزد غلامان تست بمن براز امروز فرمان تست

و در جای دیگر در لغت سون ثبت است : « سون ، یعنی سوی که بتازی جهة و جانب گویند ، جلالی گوید :

شمارا همان به که یکسون شوید سرخویش گیرید و بیرون شوید »

چون شباهت بین اسم جمالی و جلالی بغایت نزدیک است و فقط اندک تحریف و تصحیف می تواند این دو اسم را مشتبه سازد و چون اشعاری که از جلالی درین فرهنگ ثبت است همه بر بحر تقارب و از مثنوی است می توان حدس زد که این ابیات از همان مثنوی بهمن نامه است که ناظم آن را مؤلف مجمع الفصحاء جمالی مهریگردی خوانده است جلالی را به جمالی مبدل کرده است ولی چون من مثنوی بهمن نامه را نخوانده و نیاخته ام و فقط از فهرست کتب کتابخانه بریتانی بدان پی برده ام و این دو بیت را نتوانستم در آن بیابم واضح است که این فقط ظن من است که چندان غالب نیست و ممکن است که مؤلف مجمع الفصحاء را درین مورد حق باشد و این جمالی و جلالی دو نفر شاعر متمایز اند ، زیرا که ازین جلالی هم چون جمالی مهریگردی در کتب دیگر اسمی نیاقتم .

بالجمله از آنچه گذشت مسلم میشود که جمالی مهریگردی یا جلالی (؟) در دربار آل سلجوق می زیسته و معاصر با محمد بن ملکشاه بوده و قطعاً تا سال ۵۰۱ (که باخرین واقعه تاریخسی در کتاب خود